

هو
۱۲۱

پرسش و پاسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

دو است و نم

بهار ۱۳۹۴

فهرست

بزوه دوست و نهم - پرسش و پاسخ باگزیده مائمی از بیانات
حضرت آقایی حاج دکتر نور علی تابنده (مجزوب علیشاه)

صفحه

عنوان

- آیا عدد «سیزده» نحس است و موجب بی برکتی و بدفرجامی می شود؟ ۷
- وظیفه ی مواظبت از کودکان تا چه اندازه ای با بزرگ ترهاست ؟ ۱۶
- خواندن اذان و اقامه به گوش نوزاد برای چیست ؟ ۱۹
- با فرزندمان که لج بازی می کند و نماز نمی خواند چگونه باید برخورد کنیم ؟ ۲۳
- در مورد نگرانی خیلی ها که می نویسند چطوری است که ما هیچی نمی فهمیم ؟ ۲۸
- علت اینکه بعضی اقطاب با شماع مخالف بودند و بعضی موافق ، چیست ؟ ۳۶
- سلام کردن و جواب سلام دادن در جمع تا چه اندازه ای مهم است ؟ ۳۹
- آیا بعضی سوره ها از جمله سوره ی حمد اهمیت

بیشتری دارد؟ ۴۰

بعضی‌ها می‌گویند که من برای شماها مشکل ایجاد می‌کنم،

چه مشکلی؟ دقیقاً بگویید. ۴۲

فهرست جزوات قبل ۵۰

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر و...) می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

آیا عدد «سیزده» نحس است و موجب بی برکتی و بدفجائی می شود؟
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

«عدد» خودش هیچ نقشی ندارد چون عدد بدون محدود که معنی ندارد. یک یعنی چه؟ ده، دوازده، بیست، اینها یعنی چه؟ تا نگوئیم مثلاً ده عدد کتاب، یا ده فصل از یک کتاب و یا هر چه یعنی باید این عدد را با یک محدود بیاورید. فرض کنید در مورد خود عدد سیزده، وقتی بگویند فلان کس سیزده بیماری دارد، این سیزده نحس ترین عدد است ولی اگر بگویند سیزده ملائکه آمدند جنازه اش را گرفتند بردند بالا، این سیزده مبارک ترین عدد است. سیزده، نه نحس است و نه مبارک است.

عدد سیزده هم که متداول شده، از مسیحی های اول ناشی شده که خیلی اعتقاد و علاقه مندی به عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و حواریون داشتند. در آخرین شامی که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام دادند در این کلیسای جُتسمانی بود، (در خدمت حضرت صالح علیشاه رفتیم و محل آن کلیسا را دیدیم) حضرت غذا که آوردند خوردند، فرمودند من می روم، شماها نخواید که امشب یک بلایی قرار بوده ببینید که می آید یا نمی آید، دعا کنید. حضرت برای عبادت به پای تپه ای رفتند، یک مدتی طول کشید، بعد از مدتی که برگشتند دیدند

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۴ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی و جلسه خواهران ایمانی)

همه‌ی اینها خوابند، صدا زدند، بیدار که شدند، گفتند: من که به شما گفتم نخوابید. یک قدری ماندند و باز همین فرمایش را تکرار نمودند. گفتند که من می‌روم بالا، یا مناجات کنم یا مرا احضار کردند، به هرجهت نخوابید. این دفعه‌ی دوّمی است که به شما می‌گویم، نخوابید که بلایی هست، نخوابید دعا کنید که آن بلا دفع بشود. تشریف بردند بالا، مدّتی طول کشید بعد که برگشتند، باز هم آنها خواب بودند. مجدد رفتند بالا و برگشتند و گفتند من که به شما گفتم بلایی، چیزی هست که با دعا دفع می‌شود ولی شما خوابیدید و دیگر آن فرمان و آن امر الهی قطعی شد، دیگر کار گذشت. از این شرحی که گفته‌اند، البتّه در همه‌ی شرح‌ها و قصّه‌های منسوب به حضرت عیسی علیه‌السلام، بعداً تردید کردند ولی متداول، این شرح حالشان است، اوّلاً نشان می‌دهد که ما تا در دنیا هستیم، بلاهایی که خدا برای این دنیا آفریده، باید از خودش بخواهیم که رفع کند و از خواب هم غفلت کنید یعنی به خواب غفلت نرویم. باز هم نشان می‌دهد که خداوند هم خودش اوّلاً خیلی بخشنده است، بعد هم اگر بندگان خاصّ تقاضایی بکنند، آن تقاضا را می‌پذیرد. کما اینکه اگر اینها نمی‌خواستند، بلا نمی‌آمد، امّا بعضی‌ها در مورد شام آخر می‌گویند که دوازده نفر بودند، سیزدهمی که وارد شد اسمش یهودا بود. دو تا یهودا در این

تاریخ‌ها داریم، با هم اشتباه نکنید. یکی همین یهودا که حضرت عیسی را لو داد، یکی هم یهودای بنی اسرائیل، کسی بود که از نسل او پیغمبری ادامه یافت. به هر جهت، این نحسیِ عدد سیزده از اینجا آمده، این البته شدت علاقه‌ی کسانی است که اوّل رایج کردند یعنی اعتقادشان بود، آنچنان دلبسته‌ی عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حواریون بودند که سیزده به جای دیگر نمی‌چسبید. سیزده را برای این گفتند و این نحسی هم برایشان ماند چون سیزده به جای دیگری نمی‌چسبد جز بلای حضرت عیسی، این است که سیزده را گفتند نحس است و الا عدد، خودش نحس نمی‌شود.

در مورد اعداد هم در خود قرآن ما، در دین اسلام هم دارد. یکی نوشته بود، ۱ خداوند است، ۲ شب و روز است، ۳ فلان...، خداوند وَالْعَصْرِ^۱ وَلَيَالٍ عَشْرٍ^۲، قسم به عصر که خودش مفصل است که معنی اش چیست و شب‌های دهگانه. البته گفته‌اند این شب‌های دهگانه چیست؛ هر ده شبی که عبادات بکنید و بتوانید جز خدا فکر نکنید، همان ده شب است ولی در مورد عدد، یکی صریح خداوند به حضرت ابراهیم ابوالانبیاء وقتی که هنوز اولادش نمی‌شد یعنی در آن مرحله بود که از سارا اولاد نداشت، فرمود که از نسل تو به اندازه‌ی ستارگان آسمان خواهیم آفرید و از نسل تو، از

۱. سوره عصر، آیه ۱.

۲. سوره فجر، آیه ۲.

فرزندان تو، دوازده سرور، دوازده شاه خواهیم پروراند.

بعد من فکر کردم این کتاب مقدّس است که امروز همه‌ی مسیحی‌ها و یهودی‌ها قبول دارند که این دوازده نفر چه کسانی بودند؟ آیا همه‌شان آمده‌اند یا نه؟ چیزی ندیدم که جایی صریحاً نوشته شده باشد. چرا، یک جایی یکی می‌آید مثلاً دوازده عدد جور می‌کند، می‌گوید مثلاً یکی داود است، یکی سلیمان، یکی سموئیل است، یکی... به چه دلیل؟ اینها که خصوصیتی نداشتند، داود فقط پادشاه بود و پیغمبری هم داشت، شجاع هم بود. به سلیمان خداوند نعمات زیادی داده بود. هیچکدام خصوصیتی نداشتند که خداوند آنها را برتری بدهد و بگوید دوازده سرور از اینها خواهم آفرید. در اسلام هم از دوازده اخبار فراوانی هست که راجع به همین است. این است که به عدد دوازده ما هم با احترام می‌نگریم و خوش می‌دانیم. بعضی به جای «سیزده»، می‌گویند «دوازده به اضافه‌ی یک»، البته نه مثل اینهای امروز که شش نفر کمیسیون دارند، می‌گویند کمیسیون «پنج به اضافه‌ی یک». پنج به اضافه‌ی یک نداریم. همانطور که آن بی‌معنی است، این هم بی‌معنی است یعنی «سیزده» را بگوییم «دوازده به اضافه‌ی یک». اگر از مکاتب مختلف از ما مسلمین، همین مسأله‌ی عدد دوازده و سیزده را بپرسند، هر کدام شاید یک‌طوری بگویند. آنوقت این

چیزها را ما چسبیدیم و اساس را فراموش کردیم.

خانه از پای بست ویران است

خواجه در بندِ نقشی ایوان است

مثل ما می‌گوییم همیشه صلح، نه اینکه جنگی باشد که صلح کنیم یعنی در حالت صلح و سلامت باشیم ولی بعضی‌ها می‌کشند برای اینکه بعد صلح کنند. می‌گویند ما اینها را می‌کشیم که بروند، بعد خودمان صلح کنیم، صلح اصلاً برای همین است. به هر جهت برکت یا بدفرجامی، فقط از ناحیه‌ی خداست. در قرآن یک آیه‌ای دارد که می‌فرماید اینها که می‌گویند خداوند به ما محبت کرده و به ما این همه نعمت داده. یک عده‌ی دیگر می‌گویند که بله، دشمنان ما برای ما بلا دادند. اینطور نگویند. بگویید همه چیز از جانب خداست. حالا ان شاء الله این را ما هم همینطور در ذهن داشته باشیم.

به هر جهت در مورد نحوست یا میمنت که سؤال شده است، اولاً نحوستی وجود ندارد، همه‌ی این چیزهایی که ما، در دنیا آفریدیم، مربوط به زندگی این دنیاست و مربوط به ما است.

یک عبارت جالبی هست که غالباً می‌نویسند و من دو، سه سالی است این عبارت را یاد گرفتم، می‌گوید: مثلاً امروز که عید است به شما تبریک می‌گویم ولی می‌دانم که مبارک بودن این

عید از مبارک بودن شما است نه اینکه به شما تبریک بگوییم.

در همه‌ی اینها اگر ما نحوستی ببینیم، این نحوست از نفس خود ماست و الا خداوند در جهان جز پاکی و درستی نیافریده است. من جمله عدد. عدد «یک» از همه‌ی عددها کوچک تر است ولی صفت خداوند است، خدای واحد احد می‌گوییم ولی ظاهرش عدد است و الا خود عدد اصلاً معنی ندارد، «یک» یعنی چه؟ تا به یک چیزی تعلق نگیرد مثلاً «یک» کتاب، «یک» دفتر، «یک» دوست، «یک» دشمن، لغت «یک» معنی پیدا نمی‌کند، اگر یک را کنار بگذاریم، هیچ معنی ندارد. یک دوستی آمد جلو، می‌گوییم «یک دوست»، این «یکی» که اینجا بوده و هیچ قیمتی نداشته مبارک می‌شود. یک دوست آمد، گفتیم «یک دوست» مبارک می‌شود. این «یک» را می‌گذاریم جلوی شیطان، می‌شود «یک شیطان»، نحس می‌شود. پس این «یک»، هم نحس می‌تواند باشد، هم مبارک باشد بنابراین اصلاً به نحوست عدد نپردازید. خود عدد، نه نحس است و نه مبارک و به همین دلیل این عدد، به همه چیز می‌تواند تعلق بگیرد. به غیر از خدا به همه چیز می‌تواند تعلق بگیرد یعنی هر چیزی که دویی داشته باشد، این عدد یک می‌تواند به آن تعلق بگیرد. مثلاً در مورد ساعت، دو ساعت، سه ساعت، به آن ساعت می‌تواند «یک» تعلق بگیرد،

بگوییم یک ساعت ولی خداوند چون یک خدا است، نمی‌توانیم بگوییم دو خداوند. دو خدا وجود ندارد، «یک» به هر چیزی تعلق می‌گیرد و همین یک بستگی به این است که به چه کسی تعلق بگیرد؟ به کدام تعلق بگیرد؟ به جای ماندن در یک، در مسمايش دقت کنید.

این هم که ما فرض بفرمایید دعاهایی داریم یا همین اورادی که داریم، همانی است که پیغمبر ﷺ به دخترش فاطمه علیها السلام تعلیم داد. گفت: ۳۴ بار بگو «اللَّهُ أَكْبَرُ»، ۳۳ بار بگو «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، ۳۳ بار بگو «سُبْحَانَ اللَّهِ». ما اینهایی را که تکرار می‌کنیم، برای این است که آن برکت و مبارکی را به آن عدد بدهیم، ما به عدد ۳۴ مبارکی می‌دهیم برای اینکه ۳۴ بار می‌گوییم «اللَّهُ أَكْبَرُ». مبارکی و همچنین نامبارکی در معنا است، این را توجه کنید.

حالا که اینطور است و ما بطور محسوس می‌بینیم که عدد قیمتی ندارد و تا معدود عدد را نگویند، ارزشی ندارد مع ذلک چرا بشر اینقدر عدد را مهم می‌داند؟ علتش یک قاعده‌ی روانشناسی است که هر چیزی صفتش را منتقل می‌کند، به آن هم منتقل می‌کند. فرض کنید شما در یک منزلی، در یک اداره‌ای می‌بینید یک نفر خیلی بداخلاق است. آن نفر دیگر هیچ بداخلاق نیست ولی شما خیال می‌کنید که او هم بداخلاق است یعنی صفت بداخلاقی

این را به همسایه‌اش منتقل می‌کنید. این کار را در فکرتان هم نکنید یعنی اگر فکر کنید که این نحوستی که شما برای فلان عدد قائل شدید، از کجا ناشی شده، خودتان توجّه خواهید کرد که این از یک واقعه‌ای است، خیلی اوقات هم خیلی اشخاص می‌گویند، مثلاً ما اصلاً از عدد هفده بدمان می‌آید، چرا؟ چون مثلاً هفده تخلف برای ما نوشتند یا هفده روز حبس نوشتند. یک عددی که از جای دیگری نامبارکی گرفته است.

این را بدانید که خلقت خداوند اصلاً نحوست ندارد، خلقت خداوند جز خیر و راحتی و آسایش ندارد. شده است خیلی از شما، بعضی از بیماران یا بعضی کسانی را دیدید که می‌گویند: بیچاره چه بد زندگی می‌کند! اینکه مرگ برایش راحت‌تر است. من حالا به شخصش کار ندارم، یکی از کسانی خوب مورد هجوم یک دشمنی قرار گرفته بود که مغزش را داغون کرده بودند ولی این زنده بود. با یک دوست دیگری رفتیم عیادتش، من بین راه می‌گفتم که ان شاء الله خداوند شفا بدهد خوب بشود، زنده بماند. رفیقم گفت بیخود این دعا را می‌کنی، این اگر زنده بماند ناراحت‌تر است تا بمیرد. توصیه به شما هم می‌کنم که از صحبت‌های معمولی هم، می‌توانید نتیجه بگیرید، چیزی یاد بگیرید. دیدم راست می‌گوید، دلم را عوض کردم، گفتم: خدایا! هر چه خودت می‌دانی خیر است

به او بده. حالا بسیاری اشخاص حتی مرگ برایشان سعادت است. یکی از این قبیل کسی است که گفت اگر او زنده بماند، این یک تگه گوشت است، یکی هم مثل آن شخصی که از حکام زمان بنی امیه بود و به یک زاهدی، عابدی، به یک عارفی گفت که در حق من دعا کن. این گفت: خدایا! هر چه زودتر جانش بستان. این گفت: این چه دعایی بود؟! گفت: برای تو این دعاست، هر چه بمانی گناه می‌کنی و بر گناهت اضافه می‌شود. ما مرگ را دوست نداریم، دشمن می‌دانیم ولی خیلی وقت‌ها همان واقعاً خیر است.

منظور این است که هر چه خداوند آفریده، خیر است یعنی برای نظم این جهان کافی است. ان شاء الله خداوند این دیده را به ما بدهد که خیر را ببینیم.

وظیفه‌ی مواظبت از کودکان تا چه اندازه‌ای با بزرگ‌ترهاست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خداوند توسط پیغمبرانش دستوراتی راجع به همه چیز می‌دهد، البته بعضی‌ها ایراد بر شیعه یا بر تصوّف یا بر اهل سنّت یا بر مسلمان‌ها اصولاً می‌گیرند که راجع به همه‌ی این مسائل یک حرفی زده، دخالت در همه چیز کرده است. این یک مقداری درست است ولی این نعمتی است که خداوند در همه‌ی کارها خودش گفته است. آخر این مردم را، این خلقت را که ماها ایجاد نکردیم، خداوند خلق کرده، خداوند هم این روش را دارد که بچه به دنیا می‌آید بعد کم کم بزرگ می‌شود و بعد در هر سنّی، در هر مرحله‌ای یک وظایفی دارد که خدا یک چیزهایی برایش گفته. فرزند هم همینطور است.

در مورد انسان، خداوند دقت بیشتری به ما فرموده است. البته خداوند که همه‌اش دقت است، بدون نظر او کاری نمی‌شود ولی به ماها تقریباً دستور داده. در یک جا در مورد ازدواج می‌فرماید: تَنَاصَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتُرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ که معلوم می‌شود به نفرت جمعیت مسلمانان علاقه‌مند است که می‌فرماید: هر کدام از پیغمبران، نزد خدا افتخار می‌کنند که

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۳ ه. ش.

پیروان ما اینقدر هستند. البتّه «نزد خدا افتخار می‌کنند» مثل کارگری، مثل خادمی است که خدمت مولای خودش گزارش می‌دهد. بعد هم این اهمّیتی است که به ایجاد نسل داده که یک نسلی، یک مولودی می‌خواهد خلق بشود و به وجود بیاید، خداوند از همان اوّل، برای او موجودیّت قائل است که وقتی در قواعد فقهی، شرعی، دیه قائل شدند یعنی اگر کسی به یک وسیله‌ای، دیگری را از بین برد، باید دیه بدهد. اگر زخمی به کسی زد و یا کسی را مجروح و مسموم کرد، باید یک مقداری دیه بدهد، جریمه‌ی این کار را به طرف بدهد که البتّه اگر آن طرف مُرد به ورثه‌اش می‌دهد، این را می‌گویند دیه. حتّی برای جنین هم خداوند دیه گذاشته یعنی اگر کسی باعث بشود که بانوی بارداری سقط کند، با ضربه‌ای که بزند، باید به او دیه بدهد یعنی آن موجودی که هنوز ما ندیدیم و نمی‌دانیم، در نظر خدا قیمت دارد.

بنابراین طفل را در نگاهداری‌اش، در صحّتش، در امانتش خیلی دقّت و مواظبت کنید و به همین طریق که بزرگ می‌شود. به دنیا که آمد راجع به غذایش دقّت کنید، راجع به صحّت آن، بیماری آن دقّت کنید. مدرسه که می‌رود درس بدهید، علم یاد بگیرد. در هر لحظه‌ای برای بزرگ‌ترها، پدر و مادرها خداوند وظیفه تعیین کرده، این وظیفه را باید دقّت کنید و خود این تعیین

وظیفه نشان می‌دهد که کودک یک احترامی در نزد بزرگ‌ترها دارد. منتها چون خودش هنوز ضعیف است، نه دستش نیرو دارد، نه پایش، نه چشمش، نه گوشش، وظیفه‌ی مواظبتِ او را خداوند به بزرگ‌ترها، آنهایی که این قدرت‌ها را دارند سپرده است. بی‌اهمیت نگیرید و این را یاد بگیرید.

البته در حیوانات هم که نگاه کنید، در همه‌ی حیوانات مادر از فرزندش در تمام لحظات کاملاً مواظب است و حتی جان خودش را حاضر است در راه او بدهد. در بعضی حیوانات که من یا در کتاب‌ها خواندم، یا دیدم، پدر و مادر هر دو موظف به مراقبت هستند که من جمله در رأس آن حیوانات، بشر است که در بشر، هم مرد، هم زن هر دو موظف به یک وظایفی هستند و حتی از آن لحظه‌ی به دنیا آمدن، وظیفه‌ی مرد خیلی مشخص‌تر است یعنی وظیفه‌ی مرد این است که برای این کودک غذا فراهم کند. اگر خود مادرش این را شیر می‌داد و چیزی مطالبه کرد، باید پدر بدهد. همه‌ی اینها هست، نمی‌خواهم احکام فقهی مفصّلی را بگویم ولی در همه‌ی اینها نتیجه و برداشت آن این است که فرزند، نوزاد، کودک در هر سنی یک احترامی دارد که باید رعایت کنید.

خواندن اذان و اقامه به گوش نوزاد برای چیست؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

مسأله‌ی آیات قرآن، قرآن خواندن به نوزاد را چندی پیش یک بار صحبت کردم. حالا ناچار مجدد می‌گویم چون خیلی‌ها آنوقت نبودند، گوش ندادند یا بودند و گوش ندادند. به مصداق آن شعری که می‌گوید:

گر در یمنی و با منی، پیش منی

ور پیش منی و بی منی، در یمنی

در یمن باشی ولی دلت با من باشد، پیش منی. «ور پیش منی و بی منی، در یمنی» ان شاء الله اینطور نباشد. نشنیدند، تکرار می‌کنم.

در اخبار دارد از یکی از ائمه پرسیدند، حضرت فرمودند: خداوند وقتی که خواسته باشد به یک نوزادی که بعداً به دنیا خواهد آمد، جان بدهد که آماده برای تولّد باشد، تمام اجدادش را از حضرت آدم گرفته تا آن تاریخ، در نظر می‌گیرد یعنی نه اینکه خداوند واقعاً نمی‌تواند خودش تصمیم بگیرد، نه! همه‌ی اینها را خودش آفریده. این طفل را، نوزاد را به شکل یکی از آنها روح می‌دهد. خیلی پدرها هستند که فرزندشان خیلی بهتر از خودشان

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۲/۴ ه. ش.

است، پدری گناهکار است، پسرش نه. یا بالعکس، پدرهایی هستند که فرزندان‌شان نااهل هستند. در واقع وقتی که به نوزاد قرآن خوانده می‌شود، این تقاضای این است که خدایا! این نوزاد را هم به تو سپردیم، تو خودت این را خوب دربیاور، خوبش کن که برای پدر و مادر هم چشم و چراغ باشد. این از لحاظ معناست، از لحاظ ظاهر هم برای اینکه این اتفاق و همبستگی و همدلی یک ملت باشد، (یک اُمّت به قولِ حالا بگوییم) اُمّت با هم متحد و مثل هم باشند، این کار خیلی مؤثر است برای اینکه تمام به اصطلاح آثاری که یک انسان دارد (یعنی ماها، انسان‌هایی که هستیم) از زمان کودکی نقشی داریم و این مسأله خودش موجب یک علم جدیدی شده، از یک طرف به نام زیست‌شناسی و از یک طرف روانکاو و از طرف دیگر تمام اخلاق و خصوصیات که یک بشر دارد، مثل نقشی است که روی سنگ نقش می‌کنند، الان می‌بینید سنگ‌هایی از زمان چند هزار سال پیش، روی آن نقشی شده، از روی این نقش می‌فهمند که این مال کجاست؟ منظور این اثر را دارد، این نقش را هم خداوند در همان زمانی که کودک هنوز به دنیا نیامده، در همان دنیای خودش خداوند در معرض دیدش می‌گذارد و این کار را به پدر و مادرش سپرده که چه قسمتی را در نظر بگیرند؟

تمام عبادات، واجبات و محرماتی که برای یک باردار نیست، برای خاطر آن باری است که دارد و یک انسانی را می‌خواهد درست کند، به صورت ظاهر یک انسانی می‌خواهد درست کند. می‌خواهند که این سازنده‌ی این انسان، خودش انسان باشد و در آن زبانی که هیچکدام از اینها ندارند (نه نوزاد و نه مادر) که با آن زبان با هم صحبت کنند، زبان‌شان با عمل خودشان است. می‌گویند که آهسته به گوشش اذان و اقامه بگویید یعنی اولاً اعتقادات مطابق همینی است که من می‌گویم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ، به اضافه‌ی آن آیات و خصوصیات دیگر. این در ضمیر کودک نقش می‌بندد، مثل روی سنگی که با این قلم آهنی روی آن نقشی بستید و این می‌ماند بعد اگر تربیتش مخالف این نباشد، خودبه‌خود این دستور عملی می‌شود. البته اگر مخالف باشد بله، آنوقت به هم می‌ریزد.

بنابراین برای اینکه از خدا بخواهیم که این فرزند ما فرزند صالحی باشد باید این آیه را و قرآن را در گوشش بخوانیم. البته چه کسی این آیه را باید بخواند و بهتر است که بخواند؟ چون این بچه‌ای که به دنیا می‌آید در خانواده‌ی خودش یعنی پیش پدر و مادرش زندگی می‌کند و تربیت می‌شود. باید بفهمد، در خاطره‌اش باشد بدون اینکه چیزی بگوید، اینها نقش بسته. ببیند که هم

پدرش، هم مادرش اعتقادات‌شان این است، تا تقویت بشود. این است که بهتر است پدر این کار را بکند، چرا؟ چون با مادر که اقلّانه ماه همراه بوده و خوبی‌ها یا بدی‌های مادر در او مؤثر بوده. از پدر خبر نداشته، پدر هم همان اوّل تولّدش در این دنیا، هر چه زودتر بهتر، به گوشش این قرآن، اذان و اقامه را می‌خواند و در واقع اعلام می‌کند که اعتقاد من هم همین است که به تو می‌گویم. برای اینکه بچه بعد که به دنیا آمد تحت تربیت پدر و مادر بود، مدّتی که گذشت، بزرگ شد و هوشیار شد، می‌فهمد. پدر و مادرش را هم می‌بیند که دارای همین اعتقاد هستند، در او تأثیر می‌گذارد. این است که اگر این رسم مستحب جاری بشود و همه به این مسأله توجه کنند، این همه اختلافات و نگرانی‌های بین فرزند و والدین پیدا نمی‌شود. جامعه از یک جهت آرام می‌شود.

همه‌ی اینطور دستوراتی که دادند، فایده‌اش، هم به خود شخص است و هم به جامعه. ان شاء الله ما اینکه مربوط به خودمان است را رعایت کنیم.

با فرزندمان که حج بازمی می‌کند و نماز نمی‌خواند چگونه باید برخورد کنیم؟
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

خیلی‌ها نامه‌هایی نوشتند، می‌گویند فرزندمان خوب بوده ولی حالا دیگر خیلی با من لج بازی می‌کند، چه کار کنیم؟ اولاً من که معلّم تربیت نیستم، معلّم فطری شما خودتان باید کاری که از اوّل لازم است بکنید، بدانید. مثلاً دختر نمی‌دانم چند ساله را فشار بیاورند که بلند شو بیا نماز بخوان، سحر بیدارش می‌کنند. گفتم قوم و خویشی داشتیم که حالا خدا رحمتش کند اصرار داشت که بچه‌هایش نماز بخوانند و معمولاً نماز صبح دچار کشمکش می‌شدند. بچه‌ها تا بوق سگ به قولی بازی کردند، شام خوردند و خوابیدند، دیگر نمی‌توانند بیدار بشوند ولی به زور بیدارشان می‌کردند. یکی از اینها ناراحت می‌شد، مرتّب می‌گفت نمی‌توانم بلند شوم، بالاخره یک بار عصبانی شد به مادرش گفت: اینقدر اصرار نکن، از لج تو که باشد، بیدار می‌شوم، خم و راست می‌شوم، همین حرکات نماز را می‌کنم ولی هیچ چیزی نمی‌گویم. لج از این نظر است می‌گویم که این هیچ فایده‌ای برای او ندارد بلکه هدف اوست. منتها می‌خواهد که او به هدف نرسد. حالا این یک مثال را من یادم هست ولی مثال خیلی هست به طرق مختلف. از همین

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۲/۱۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

مثال این نتیجه را بگیریم که این بچه می‌خواهد تا یک حدی اطاعت حرف مادر را بکند، بلند می‌شود ولی چون با ناراحتی بلند می‌شود و علی‌رغم میل خودش، فشار موجب شده که بلند شود، نمی‌خواهد آن کسی که به او فشار آورده به هدفش برسد یعنی نمی‌خواهد که مادرش هم به هدفش که نماز خواندن این باشد، برسد. این است که بلند می‌شود زحمات را تحمّل می‌کند چون همان بیدار شدن خودش زحمت است، زحمات حرکت را تحمّل می‌کند ولی کار نمی‌کند.

از اینجا این توجّه را بکنید که لج بازیِ اوّل بچه‌ها از روی مخالفت با کاری است که به آنها تحمیل می‌شود. این در هیچ جای دیگر لج بازی نمی‌کند فقط در اینجا که ناراحت است، لج بازی می‌کند. اگر مادرش بگوید که سرما می‌خوری، آنجا سرد است، لباس بپوش! می‌پوشد می‌رود. با کمال میل، هیچ هم یادش نمی‌رود حتّی اگر مادرش یک بار یادش برود، یادآوری می‌کند، می‌گوید لباس من را بیاور. پس این می‌خواهد در مقابل فشار، اراده‌اش را از دست ندهد. این یک پوئَن مثبتی است که شما اگر این را تقویت کنید، هم آن لج بازی او از بین می‌رود و هم تربیتش همینطور می‌شود که حرف زور را قبول نکند. در اینجا چون زور از طرف مادر یا پدر است و آنها قدرتشان بیشتر است، برای اینکه

این بچه، بچه است ناچار تسلیم می‌شود. بنابراین در مورد تربیت بچه‌ها، این توجّه را بکنید که تربیت همیشه از اوّل باید شروع بشود یعنی فرزند که داشتید، باید از اوّل داشتن آن فرزند، مراقب او باشید، مراقب کار. مراقبت هم این نیست که نشان بدهید: برو کجا، نرو کجا، فلان.

هر وقت هم مطلبی می‌خواهید به فرزند بگویید، موقع خودش نگویید یعنی اگر یک روز نمازش دیر شد، از خواب بلند نشد یا دیر بلند شد، یک وقت دیگری فردا یا پس فردای آن روز، بگویید: از خواب بیدار نشدن برای نماز هم، خیلی کار بدی است. معلوم می‌شود این آدم خیلی اراده ندارد، شخصیت ندارد که بیدار نشده یعنی بگذارید که به میل خودش بلند شود. منتها میلش را هدایت کنید، در مواقع غیر از نماز که به لجاجت او برمی‌خورد، داستان‌هایی از محاسن اخلاقی دیگران و چیزهایی که گفته شده، بگویید و این تربیت را همیشگی داشته باشید.

راجع به سن یک‌بار صحبت کردم، باز هم اگر مجال باشد، صحبت خواهم کرد که سنّ بلوغ چه زمانی است؟ بلوغ یعنی می‌فهمد. در قرآن بارها هست مثل اینکه راجع به حضرت موسی، حضرت یوسف این لغت را به کار برده است که خداوند می‌گوید:

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ^۱ یعنی وقتی که رسیده شد و مستقر شد بر آن، مسلط شد، و الا نه! بچه‌ی ده، دوازده ساله هم می‌داند که خوب است ولی هنوز بر آن عقیده مستقر نیست. موقع بلوغ یک زمانی است که بچه از اتصال و وابستگی به مادر و پدر (مادر درجه‌ی اوّل)، رها می‌شود. اگر درست شخصیت نگیرد، یک خلّایی برای او پیدا می‌شود و در آن خلأ، بی‌دینی بیشتر مؤثر است تا دین.

مسأله‌ی دوّم دیدن فیلم‌ها یا داستان‌هایی که عبرت‌انگیز باشد. در تلویزیون گاهی نشان می‌دهند، البته تلویزیون ما از جنبه‌ی ادبی مثل تلویزیونی که فرضاً زمان علی بود، نیست. اینها را خودتان شرح بدهید و نتیجه‌ای که از این داستان گرفته می‌شود برای آن بگوئید. یک مقداری هم دیدن دوستان و نزدیکان. مثلاً من خودم یادم می‌آید پدر و مادر ما، هر دو برای ما نمونه بودند و حال آنکه به صورت ظاهر خیلی کمتر از شما در زندگی ما دخالت می‌کردند. مثال برای تان گفتم، مادرمان رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهَا (یادتان نرود)، همیشه می‌گفتند نماز در اوّل وقت بخوان. می‌دانست که نماز می‌خوانم، منتها نماز اوّل وقت می‌گفتند. همیشه من یک جوابی می‌دادم. یک بار شب بعد از شام نشسته بودیم و پدر و مادر بودند، من هم بودم، یک جلسه‌ی کاملاً خصوصی و کوچک. همین سؤال

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

را کردند من البته خیلی محترمانه گفتم که جوابتان را نمی‌دهم و از شما هم خواهش می‌کنم بعد از این، اینطور سؤالی نکنید. برای اینکه اگر مطابق میل شما شده باشد که خوب است، چیزی ندارد، لازم نیست بدانید یا ندانید و اگر خدای نکرده خلاف میل شما که صحیح باشد؛ یا دروغ می‌گویم که من گناه کردم و یا راستش را می‌گویم، شما غصه می‌خورید، بنابراین نپرسید. شما که به من نماز خواندن اول وقت را یاد دادید، دیگر رهایم کنید. حضرت صالح علیشاه یک لبخندی زدند و آن آخرش خندیدند. این برایم تربیت شد برای اینکه من به همین ترتیب به کار ببرم.

در مورد نگرانی خیلی‌ها که می‌نویسند چطوری است که ما هیچی نمی‌فهمیم؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سلوک یعنی راه رفتن، سالک یعنی راهرو یعنی راه می‌رود. این خیلی ساده است، یک مقداری دستوراتی که هست اگر رفتار کنیم، هم آداب زندگی و جامعه در آن نهفته است و هم آماده می‌شویم برای تکامل معنوی ولی اصل این نیست. اصل عبارت از این است که اگر از خودمان ناراضی هستیم یا ناراضی هم نیستیم ولی نمی‌دانیم چه بکنیم؟ می‌خواهیم یک انسان جدیدی از خودمان بسازیم. اینکه خیلی‌ها می‌نویسند: نمی‌دانم برای چه آمدیم؟ چه شده؟ چطوری ما هیچی نمی‌فهمیم؟ چیزی می‌فهمید. برای اینکه تا حالا چیزهایی که فهمیدید، فکر می‌کنید به درد نمی‌خورد. به درد هم نمی‌خورد و چیزهایی که به دردتان می‌خورد، نفهمیدید، نمی‌دانید. این است که نگاه می‌کنید می‌گویید: من هیچی نفهمیدم، نه! هر چه هم فهمیده باشید، بنده‌اید و به هر جهت به سوی خدا دارید می‌روید، چه بنده‌ی خوبی باشید و چه بدی باشید.

خدا هم می‌گوید: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ (به انسان خطاب می‌کند، چه انسان خوب و چه انسان بد) إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۲/۲۳. ش. ۵.

فَمُلَاقِيهِ^۱، ای انسان تو به سوی خدا لنگ لنگان، با سختی داری می‌روی، بالاخره به ملاقات او می‌رسی، حالا چه خوب و چه بد. چه ملاقات با غضب و شمشیر باشد و چه با مهربانی ولی اصل در این است که با مهربانی باشد. به قول یکی از عرفا، شیخ ابوسعید ابوالخیر است یک رباعی هم دارد که خداوند خیر مطلق است یعنی هر کاری می‌کند از روی خیر است اگر طیبِ علاقه‌مند، دوی تلخی به مریض می‌دهد با او بد نیست، می‌خواهد شفا پیدا کند. خداوند به این حساب خیر مطلق است لَا يَصْدُرُ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا الْخَيْرُ، از منشأ خیر هم جز خیر صادر نمی‌شود و به قول آن شاعر:

سرنوشت ما به دست خود نوشت

خوش نویس است او نخواهد بد نوشت

خوش نویس است ولی مع‌ذلک به قول یکی می‌گوید: بعد خداوند همه را به بهشت می‌برد. اگر هم جهنمی آفریده جهنم فقط برای این است که دوستانش را بترساند که بگویند نروید اینجا! حالا کار نداریم. این حرف‌ها برای ایجاد امید است ولی ایجاد امید هم آنقدر نباید باشد که اساس کار را، اساس زندگی مان را مختل کند و به هم بریزد. به هر جهت در این راه که ما می‌رویم سنگ‌ها هست، سنگلاخ‌ها هست که جای دیگری همین راه را تعریف می‌کند،

می‌گوید: أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ فَلَا أَفْتَحَمَّ الْعُقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ^۱. می‌گوید: همین شما را گوش و چشم دادیم، دو تا راه هم نشان دادیم، آن کسی که کارش بد است، می‌گوید خودت انتخاب کردی. خودت راه را انتخاب کردی، عقبه را نمی‌دانستی چیست؟ عقبه یعنی بعد، نتیجه‌اش ولی در اینجا مخصوص، عقبه آن سنگلاخ‌هایی است که در راه هست. می‌گوید: تواز کجا می‌دانی عقبه چه خواهد بود؟ عقبه سنگلاخ‌ها و اینهاست. با همه‌ی اینها اینقدر کرم خداوند زیاد است که در آخرین لحظه اگر شخصی توبه کند، همه‌ی آن گذشته‌اش را ول می‌کند. البته بعضی‌ها می‌گویند آن گذشته‌اش را از بین نمی‌برد برای اینکه خودش هم گفته هر چه خوبی، بدی، یک ذره‌ای خوبی داشته باشید، می‌بینید. ذره‌ای بدی کرده باشید، می‌بینید. «می‌بینی» یعنی هم مجازاتش را می‌بینی و هم اینکه می‌بینی. بعضی‌ها می‌گویند خداوند آنها را نگه می‌دارد برای اینکه هر چند وقتی نشان آدم‌ها بدهد. نشان بدهد که تو اینطوری بودی، همه را من بخشیدم.

نمونه‌اش را در زندگی خودمان می‌بینیم. تمام به اصطلاح گوشه کناره‌های زندگی ما، پیچ و خم‌های زندگی ما، یک تصویری

است، یک عکسی است از آنچه که خدا در راه ما گذاشته. در این دوربین‌های عکاسی قدیم می‌دیدیم که تصویر آنچه در قالب است منعکس می‌شود و در اینجا می‌بینیم.

حالا ما آن عالم حقیقی یعنی عالمی که بعد از این عقبه و بعد از این خواهیم داشت، تصویری از آن در اینجا دیده می‌شود. مثلاً تابستان می‌خواهید استخر آب سرد بروید، استخر معمولی. اول یک خرده آدم تردید می‌کند که سرد است، دستش را می‌گذارد، پایش را می‌گذارد می‌بیند سرد است، بعد یک مرتبه تصمیم می‌گیرد می‌پرد در آب، هیچ طوری هم نمی‌شود، خیلی هم خوب می‌شود. به‌قولی از گناهان و گذشته و این وضعی که الان دارید، نترسید نگران هم نباشید. یک مرتبه بپرید، نه اینکه بپرید آن دنیا، در همین دنیا هستید، می‌پرید آن طرف، همه‌ی آنها را ندیده می‌گیرید.

گاهی اوقات می‌شود انسان یکی از چیزهای گذشته را بررسی می‌کند، می‌بیند چقدر کوتاهی کرده که در آن وسط گیر کرده است. البته این از این جهت خوب است که علامت تکاملی است در شما که عیب گذشته‌ی خودتان را می‌بینید منتها به شرط اینکه نه وجود آن عیب را به رسمیت بشناسید که بعد از این همیشه آنطوری باشید بلکه برای اینکه دیگر آنطور نباشید. در همه‌ی

حالات زندگی، همه‌ی چیزها هم همینطور است.

در هر کاری، در هر چیزی روشی است، در هر قدم سلوک آن جنبه‌ی فکر و معنوی آن، مقدّم است. «مقدّم است» یعنی باید فکر اصلاح بشود و آن فکر هم از خلقت‌های عجیب خداوند است. حالا به قول امروز بگوییم: طبیعت. فرق نمی‌کند، طبیعت هم یک اسمی است که همان چیزی که می‌گویند خداست، منتها اینها اسمش را طبیعت گذاشتند. طبیعت البتّه مجموعه‌ی یک حالاتی است، بعضی از این کارتونها هست، مثلاً کارتون موش و گربه، عجیب است من از هر چه شما فکر کنید، یک پندی برای خودم گرفتم. خداوند هم یک چنین چیزی برای ما آفریده، برای امتحان بشر، برای بازی بشر. اگر درست توجّه کنید یعنی همه چیز را از خدا ببینیم، این هم خدا آفریده. ما موشی نباشیم که در این چیزها گیر کنیم. در مقابل شیطان، خداوند با آن همه قدرت که او را آفریده، بعد هم به ما گفته اجازه می‌دهیم که تا قیامت زنده باشد. در مقابل آن شیطان، به شما گفته به من تواضع کنید، بندگی کنید، او را جدا کرده، گفته: یک وقت اشتباه نکنید بندگی او را انجام بدهید. بندگی خودش را انجام می‌دهید، وقتی بندگی ارباب را انجام دادید، به مخلوقاتش تسلّط دارید.

پیغمبر از قول خودش بنابه امر الهی در قرآن می‌گوید: **أَنَا بَشَرٌ**

مِثْلُكُمْ^۱، من هم بشری هستم، به خصوص تأکید کرده: بشری مثل شما. یک جای دیگر می‌گوید که شَيْطَانِ اَسْلَمَ بِيَدِي، شیطان من به دست من تسلیم شد. ما هم که بشریم، مثل پیغمبریم. در بشریت مثل پیغمبریم. در آن عالم که شیطان کاری ندارد، قدرتی ندارد، شیطان می‌آید در عالمی که ما را چطوری گول می‌زند. ما که او را نمی‌بینیم که شیطان یک مجسمه باشد. البته در مورد شیاطین جنّ و انس می‌گویند بعضی از انس‌ها یعنی غیر از جن، انس که مردم باشند هم، شیطان هستند. شیطنت می‌کنند ولی غیر از آن اصل شیطان، آن روح شیطانی که در آنها هم هست، این روح که پیغمبر را گول نمی‌زند، نمی‌تواند گول بزند. هم جنس هم هستند، هر دو از عوالم معنویّتی هستند. شیطان که گول می‌زند، گول زدن در رفتار انسانی انسان است، نه در رفتار شیطانی. شیطان افکار انسانی‌اش را ممکن است منحرف کند ولی این شَيْطَانِ اَسْلَمَ بِيَدِي این باید هدف شما باشد، هدف ما باشد که شیطانی داریم. شیطان ما تسلیم ما باشد.

در راه هم قدم که بردارید، مسافت این نیست که متر بکنیم، بگوییم یک کیلومتر، دو کیلومتر، مبدأ و مقصد همه‌اش یکی است. اگر بتوانید این قدرت را در یک جا نشان بدهید،

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ / سوره فصلت، آیه ۶.

فکرتان عادت می‌کند می‌توانید کم‌کم بر همه‌ی کارهای‌تان مسلط باشید. این فکر صحیح است. بنابراین از زندگی‌تان و از آنچه خودتان می‌گویید هیچی نفهمیدیم، نگران نباشید. همان قدری که هستید، همان جایی که هستید بخواهید، تصمیم بگیرید، از خدا بخواهید که یک قدم جلو بروید و بهتر باشید، همین کافی است. اگر واقعاً از خداوند بخواهید، خداوند همانوقت یک مقداری از نتیجه را به شما می‌دهد و آنقدر هم بی‌اعتنا از آن طرف نباشید. امید به خداوند که دارید، امید به خداوند را تبدیل به عصیان نکنید. قرآن می‌گوید: مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ^۱، در روز قیامت به یکی می‌گویند: چه شد که تو اینقدر گول خوردی؟ به کرم خداوند مطمئن شدی که گول خوردی؟ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. البته می‌گویند بعضی‌ها جوابش را دادند: به همان کرم خودت. خودت گفتی رَبِّكَ الْكَرِيمِ به همان کرم تو، چون گفتی.

یک استادی در دانشگاه داشتیم، استاد من نبود، با ما آشنا بود دوست بودیم، همه هم اسمش را شنیدید فروزانفر، ادیب و دانشمند بود البته با ما خیلی بد بود ولی به هر جهت دانشمند بود. رشته‌ی ادبیات دکترا درس می‌داد، یک شاگردی را رد کرده بود بعد شاگرد آمده بود از این پرسد با اعتراض که چرا من را رد کردی؟

۱. سوره انفطار، آیه ۶.

می‌دانید که لغت مُجَوِّز در فارسی خیلی متداول هم هست یعنی دلیل. آمد به استاد گفت: استاد! شما به چه مَجُوزی من را رد کردی؟ استاد ادبیات! گفت: به همین مَجُوزی که می‌فرمایید یعنی تو که اینقدر در ادبی بلد نیستی مَجوز چیست، مَجَوِّز چیست. حالا خداوند خودش به ما یاد می‌دهد: مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ولی مع‌ذلک این کار را بکنید و این امید را داشته باشید و هر چه گفته است تا هر حدی که می‌توانید، انجام بدهید. ان شاء الله.

عَلَّتْ اِسْكَدْ بَعْضِي اَقْطَابِ بَا سُمَاعِ مَخَالِفِ بُوْدَنْدِ وَ بَعْضِي مُوَافِقِ. حَيْثُ؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

بسیاری تحولات تاریخی که در ممالک اسلامی دیده می‌شود با فکر است. سرچشمه‌ی فکری یک انقلاب یا یک تغییر و تحول با اسلحه نمی‌شود، با فکر است. فکر عوض می‌شود، یا مستعد می‌شود که عوض بشود، بعد آنگاه جرّقه‌ای می‌تابد و عوض می‌شود. بیشترین تحولات به واسطه‌ی افکار عرفانی و تصوّف در محیط مساعد بوده. البته تعریفات که نویسندگان و محققین غیر درویش هم راجع به عرفان می‌کنند، آنها چون روش کارشان است، به قول مشهور بوی کباب به گوششان می‌خورد و می‌نویسند، همین خیلی مؤثر است. یک وقت کسی دعوت می‌کند بیاید منزل ما چلوکباب به شما بدهیم، یک وقت بوی کباب را می‌شنود. به هر جهت اینها مؤثر است و مجموعاً این مطلب حاصل می‌شود.

در خود روش عرفانی هم، در روش تصوّف هم تغییراتی حاصل می‌شود که به خصوص در مورد مسأله‌ی سُماع دیده می‌شود. بسیاری از اقطاب ما حتّی با سُماع مخالف بودند، بسیاری

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۳ ش. (جلسه برادران ایمانی)

هم با شُماع موافق بودند. اینها هر کدام بستگی به موقعیت داشته یعنی بستگی به موقعیتِ زمانی یا موقعیتی که درک محیط تصوّف و عرفان و فقر را داشته‌اند که این روش، برایشان مفید بوده. یک بار کسی پرسیده بودند، بعضی جهاتی که یادم بود، گفتم. بنابراین، این به هیچ‌وجه دلیل بطلانِ تمام حرف‌های کسی نیست.

ما فرض کنید شُماع داریم، یک کسان دیگری، سلاسل دیگری ممکن است شُماع نداشته باشند. شُماع داشته باشند و یا نداشته باشند اصلِ شُماع و اینکه اعصاب و فکر، آماده برای درک معانیِ مافوق عادت، مافوق زندگی معمولی بشود، انجام می‌شود منتها چون در بعضی شرایط مثلاً از شُماع گرفتاری‌های دیگری ایجاد شده است، در این صورت منع کرده‌اند. مانند اینکه فرض کنید از یک جاده، یک راه نزدیکی که برای حصول از تهران به شمال هست، اگر مستقیم از این کوه‌ها رد شود، شاید ده فرسخ بیشتر نباشد و حال آنکه در این راه‌ها ما باید پنجاه فرسخ برویم، تا به آن شهر برسیم. همین وضعیت در عوالم روحی هست. چه بسا آن پنجاه فرسخی که می‌رود، به خیال خودش امنیت دارد ولی به عکس، در بین آن راه دیگر هزاران خطرات او را از بین می‌برد.

اینها راه‌های مختلفی است چون یکی از جهاتی که در اوایل

اسلام و اوایل اینک پیشوای امام غیبت کردند، اینک سلاسل مختلفی همه بر صحیح بودند، جهت هم همین است ولی هر کدام یک روش خاصی داشتند، روش‌ها متفاوت بوده ولی هدف یکی بوده. هدف وقتی رسیدن به خداوند باشد، روش‌ها ممکن است مختلف باشد.

مهمترین روشی که از این حیث تقریباً در بسیاری از مذاهب و سلسله‌های درویشی هست، جمع عوالم ظاهری و زندگی در عالم ماده، با تکامل و قدم زدن در راه است که البته این از پایگاه‌های اصلی و (خصوصیات نه اختصاصی)، خصوصیات درویشی است که نشان داده می‌شود و حتی در نوع خاصی لباس پوشیدن، همینطور که می‌بینیم بعضی سلاسل لباس خاصی دارند ولی این را منع کرده‌اند، برای اینک هیچ برجستگی ایجاد نشود و شخص احساس کند که در میان جامعه است، به هیچ وجه از جامعه جدا نیست.

ان شاء الله ما اگر بتوانیم همیشه این جمع بین صورت و معنا را داشته باشیم، خیلی در راه تکامل مان مفید است، ان شاء الله.

سلام کردن و جواب سلام دادن در جمع تا چه اندازه ای مهم است؟
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

به بچه که سلامش یادش می رفت، می گفتیم سلامت را گربه خورد؟! حالا یک وقتها اینطوری می شود. من الان سلامم یادم رفت ولی اولاً شماها من را ببخشید، به علاوه چون قبلاً به این جمع سلام کرده بودم، لازم نبود ولی احتیاطاً این رعایت را باید خیلی کرد و حتی جواب سلام را. جواب هم، جمعیت وقتی یک نفر جوابش را بدهد، کافی است. جواب سلام اینقدر مهم است که اگر کسی در حال نماز بود، به او سلام کردید، باید او جواب بدهد. فقط او می تواند بگوید: «سلام» چون آیه ی قرآن است که سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِیْمٍ وَ اَمْتَا زُوا الیَوْمَ اَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ^۲ سلام دارد. همان اندازه لغتی که در قرآن هست بگویید، بیشتر نه چون گفتن آیه ی قرآن نماز را باطل نمی کند.

یکی هم اینکه شخص خودش مسلمان است، برای اینکه بفهمد طرف مسلمان است یا نه؟ سلام می کرد، سلام تا می گوید معلوم می شود که این شخص مسلمان است. از جوابش هم همینطور که اگر جوابش را گفت: عَلَیْكَ السَّلَامُ یا سَلَامٌ عَلَیْكَ، معلوم می شود آن هم مسلمان است. منظور، در اوّل اسلام، مسلمین این را شعار می دانستند.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۳/۱۱/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره یس، آیات ۵۹-۵۸.

آیا بعضی سوره‌ها از جمله سوره‌ی حمد، اهمیت بیشتری دارد؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

در همه‌ی سوره‌های قرآن راهنمایی‌هایی که لازم است برای بشر، انجام داده. حالا بعضی سوره‌ها به جهات خاصی یا دستوری و خبری رسیده، ما اهمیت بیشتری می‌دهیم ولی واقعیت این است که همه‌ی قرآن از جانب خداست و همه‌اش برای ما محترم است. منتها خوب است که برای تیمن و تبرک هر وقت قرآن می‌خواهید بخوانید، اول این آیه‌ی «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» را که یک آیه‌ای است بگویید.

سوره‌ی حمد را هم ولو بلند نه، در دل تان بخوانید با توجه به معانی آن. می‌گوید: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ^۲ به خداوند درخواست می‌کند که راه صحیح را، راه مستقیم را به ما نشان بده. نمی‌گوید دست ما را بگیر، در خیابان ببر نشان بده. خداوند هم دست ما را می‌گیرد می‌آورد دم جاده‌ی آسفالتی، می‌گوید این جاده است، برو! اما از پشت سر مراقب ماست که ما، در این جاده برویم، نلغزیم. در این باران لیز نخوریم. آنوقت وسط این مشکلات که می‌گوید، یک مرتبه به خدا خطاب می‌کند و می‌گوید: ما فقط تو را می‌پرستیم

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۴ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره حمد، آیه ۶.

و فقط از تو یاری می‌خواهیم. این تلقین و توجّه به این مطلب است که پرستش فقط خواست خداوند است و یاری طلبی هم فقط از خداوند باید داشته باشیم. در یکی از این وقایع زمان گذشته، حضرت صالح‌علیشاه مشهد بودند، فرماندهی لشکر آنوقت آنجا با زرق و برق به زیارت‌شان آمده بود، بعد گفته بود من مخصوصاً یک خرده با زرق و برق به قولی آمدم که مردم بدانند، ما همه به شما ارادتمندیم. بدانند چون شما شاه‌پرست هستید، ما همه ارادتمندیم. ایشان گفتند که ولی بدانید، نخیر! ما شاه‌پرست نیستیم، ما خداپرستیم و فقط از خداوند می‌خواهیم. این اشتباهاتی است که خیلی مردم در راه می‌کنند ولی ایشان اینطور جوابش را داده بودند. ان‌شاءالله ما خداپرست باشیم.

بعضی‌ها می‌گویند که من برای شما مشکل ایجاد می‌کنم، چه مشکلی؟ دقیقاً بگویید.^۱
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

این شفا که به دست من نیست، آن بیماری را هم که من ایجاد نکردم که از من می‌خواهید، ان شاء الله خداوند شفا بدهد. یک چیزی هست که یک دوران بدویّت انسان‌ها که در جنگل زندگی می‌کردند، هیچ قیدی نداشتند. کم‌کم قیدها ایجاد شد، قیدها یک مقداری قیدهای فطری و طبیعی است منتها ما توجه نداریم به اینکه این فطری و طبیعی است چون گردش روزگار یک طوری شده که این را از نظر ما فطری و طبیعی نمی‌داند. یکی پاکیزگی که فطری بشر است. وقتی می‌گویند برویم حمام و استحمام کنیم یعنی پاکیزگی. دلیل آن هم این است که بعد از استحمام، احساس راحتی و شادی می‌کنیم، همین این فطری است. بعد آمدند برای شما خلاصه قرار دادند، گفتند وضو بگیرید. این وضو قیدی است برای شما ولی این قید برای ما مشکلات سر راه می‌گذارد.

یکی از قیود لباس است که وقتی با حیوانات مقایسه می‌کنیم قید تلقی می‌شود، البته حیوانات همه با هم در ارتباط هستند، ارتباط بدنی یعنی ارتباط نوعاً. میمون‌ها نزدیک‌ترین

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۵ ه. ش.

تشکیلات بدنی با انسان‌ها را دارند. به میمون‌ها که نگاه می‌کنیم میمون‌ها هم از سایر حیوانات یک خرده بالاترند. نگاه می‌کنیم می‌بینیم میمون‌ها لباس ندارند، هر بشری باید لباس بپوشد و این لباس گاهی برای زینت است، گاهی برای نگه داشتن بدن است. لباس‌های من اینقدر ناموزون است که زینت حساب نمی‌شود برای نگه داشتن گرمای بدن است که این هم به هر جهت فطری است برای اینکه میمونی که مثال زدیم و مقایسه کردیم، بدنش مو دارد، موها جای لباس را می‌گیرد.

اگر همین‌طور حساب کنید قیود دیگر هم خیلی هست. یک مقداری این قیود را خداوند آفریده، از اوّل آفریده. بعد بشر اجتماعی است یعنی هرگز بشر تک‌تک دیده نشده که حتّی در شرع هم گوشه‌گیری و از مردم دور بودن، در صحرا و در کوه زندگی کردن، صحیح نیست، به‌عنوان ریاضت تلقّی می‌شود. اگر گاهی می‌گویند که مثلاً چهل روز در اتاق باشید، هیچ جا نروید، این را به‌عنوان ریاضت می‌گویند. پس اجتماعی بودن، فطری انسان است. در این اجتماعی بودن خداوند به کمک ما آمده برای اینکه ما نمی‌دانیم. اگر با حیوانات دیگر مقایسه کنید، حیواناتی که انفرادی زندگی می‌کنند مثل گربه، برای این اجتماعی بودن خداوند مقرّراتی می‌گذارد. می‌گوید اگر می‌خواهید اجتماع کنید

ببخود حقّ کسی را ضایع نکن. یک شیری شکاری دارد می‌خورد، یکی دیگر می‌آید می‌خواهد بقاپد. به بشر گفتند این کار را نکن. این هم یک مشکلاتی دارد، اگر برای بشر این قید نبود همان شکارِ آماده را استفاده می‌کرد. در مورد هر قیدی، هر مشکلی که فکر کنید، اساس این مشکل برمی‌گردد به فطرت انسان و برمی‌گردد به بهبود جامعه. جامعه‌ی انسانی اضافه از خودِ انسان یک وظایفی دارد، آن وظایف را چه کسی تعیین می‌کند؟ و از اوّل چه کسی تعیین کرده؟ چون خود اجتماعی بودن یک امر فطری است، یک امر طبیعی حیوانی است، آن را هم خود خداوند تعیین می‌کند. هر کدام از اینها را شما حساب کنید، مشکلاتی می‌شود که ظاهراً در زندگی ما که اجتماعی و امروزی هستیم، مشکل است ولی مشکلات نیست. اگر اینها مشکلات باشد، ما یک شعری داریم می‌گویید:

کیست مولی؟ آنکه آزادت کند

بند رقیّت زیایت وا کند

ما اگر اینطوری باشیم پس اینطور فکر کنیم که فقط مشکلات است، باید بگوییم آن کسی که این مشکلات را فراهم کرده نمی‌تواند کاری کند، ولیّ ما نیست، ولیّ ما آن کسی است که می‌گوید دنیا را رها کن، هر کار دلت

می‌خواهد، نه، اینطور نیست. ما یعنی ما بشر به‌قولی، گذشته از آن وظیفه‌ای که صریحاً الان به ما یا گفتند یا خودمان احساس می‌کنیم، مسائل آینده هم هستیم. ما یک چاهی که آب دارد، داریم می‌کشیم آب می‌خوریم بعد که می‌خواهیم از اینجا برویم اگر چاه را پر کنیم، به ما ظاهراً ضرری نمی‌رسد ولی نفرین بقیه، از حالا تا روز قیامت دنبال ماست. آنوقت کسی می‌آید دومرتبه چاه را تمیز می‌کند، باز هم ثوابش از آنوقت تا روز قیامت، مال اوست.

این است که آنچه شما مشکلات فکر می‌کنید، اینها مشکل نیست چرا، ظاهراً مشکل است. مشکل این است که مثلاً چرا من دلم می‌خواهد هر روز یک برنامه‌ی غذایی داشته باشم صبح، ظهر، شب، هر کدام یک چیزی و خیلی مفصل و ندارم، یک مشکلی برای من است، نمی‌توانم داشته باشم، این مشکل نیست. شما یک هوای نفس دارید و یک تمایلاتی دارید، برآوردن آن تمایلات همیشه کمک نیست. بسیاری اوقات جلو گرفتن آن تمایلات به‌عنوان اینکه ما بفهمیم و یادمان هم باشد که خیلی از تمایلات و عواطف و حتی از غرایز ما مفید نیست برای ما، مضر است، تا حدی جلوی آن را بگیریم. وقتی گرسنه هستید بطور طبیعی

باید غذا بخورید، اگر غذا نخورید ضرر می‌کنید. اما بخورید، به‌قولی چطوری بخورید؟ آنطوری که سعدی می‌گوید:

نه چندان بخور کز دهانت برآید

نه چندان که از ضعف جانت برآید

نه اینقدر نخورید که ضعیف بشوید. اینجا را به خود انسان‌ها سپردند. حالا چون به همه‌ی انسان‌ها سپردند، هر کدام یک اندازه، ممکن است جلوی آن را بگیرد. جامعه آمده سعی کرده که یک نظر کلی بگیرد. می‌گویند مثلاً ماه رمضان، روزها در خیابان‌ها روزه نخورید، درست است. یکی می‌گوید: آقا! به تو چه که روزه بخورم یا نخورم؟ من گرسنه‌ام و می‌خورم، نه! در اینجا گفتند: تو آقا یا خانم که می‌آیی عضو این جامعه باشی توقع داری که اگر افتادی در خیابان پایت شکست و نمی‌توانی بلند شوی بیایند دستت را بگیرند و ببرند خانه‌ات یا ببرند بیمارستان، چرا بکنند؟ کسی که تو را نمی‌شناسد، از خیابان رد می‌شود. این حقی است که برایت ایجاد می‌شود، اخلاق در اینجا آمده، این حق را ایجاد کرده که تو اینطوری متوقع باشی. اگر کسی نمی‌فهمد صدا بزن بگو آقا! من پایم شکسته، نمی‌توانم. می‌آیند دستت را می‌گیرند. این است که نمی‌شود به جامعه گفت: به تو چه؟ نه! همان جامعه‌ای که این کار را می‌کند، همان جامعه می‌گوید تو هم

باید این کار را بکنی یعنی تو هم باید در ماه رمضان، در خیابان روزه نخوری.

معمولاً غالب اوقات گِلّه‌های ما خیلی‌هاش درست است ولی یک وقت گِلّه از این می‌کنیم که برای خودمان حق قائلیم ولی وظیفه‌ای برای خودمان قائل نیستیم. برای مردم وظیفه قائلیم، حقّی برای آنها قائل نیستیم، نه! بدانید هر حقّی که از مردم می‌خواهید، از جامعه می‌خواهید. مردم که می‌گوییم یعنی جامعه. جامعه در مقابل انسان یک وجود مستقلی پیدا کرده یعنی وقتی می‌گویند جامعه‌ی ایران، ایران یعنی همه‌ی اینها. می‌گویند فقرا یعنی همه‌ی این فقرا که اینجا هستند. یک وجود جداگانه‌ای دارند، نه جدا از اینها ولی وظایف و حقوق جداگانه‌ای دارند که باید رعایت کنیم. اینها را اگر فکر کنید، آنوقت من تبرئه می‌شوم یعنی می‌گویید نه، این بیچاره، این هم که زحمت می‌کشد. من فقط وظایف را، بندها را برای شما صحبت می‌کنم. بند باز کردن هم از اسلاف من به من رسیده:

کیست مولی؟ آنکه آزادت کند

بند رقیّت زیایت وا کند

من بندها را دقّت می‌کنم، می‌یابم. این بندها را برای شما معرفی می‌کنم که خودتان این بند را به پای خودتان، به گردن

خودتان نیندازید. بعد من کمک‌تان می‌کنم، شما را از آن آزادی‌ای که الکی هست، نجات می‌دهم. یک آزادی واقعی به شما می‌دهم. حالا کیفرخواستی که شما صادر کردید، من هم دفاعم را کردم، دیگران شاء الله متوجه شدید.

روی فرمایشات حضرت صالح‌علیشاه از هر چیزی فکر می‌کردم، نتیجه بگیرم چون هیچ چیزی بدون اراده‌ی خداوند به وجود نیامده، هیچ حادثه‌ای، هیچ شخصی. ما هم باید این سعی را بکنیم، همه‌ی این علمی که می‌گویند، بسیاری از جاهای آن، طبیعی است. طب اینقدر طبیعی است که وقتی گرسنه‌تان است، «گرسنه‌تان است» یعنی شکم‌تان خالی است، غذا می‌خواهید، این می‌شود مبنای طب. همه‌ی چیزها همینطور است. منتها بشر چون دسته‌جمعی زندگی می‌کند، جامعه آمده یک وجود جداگانه‌ای هم پیدا کرده که الان صحبت کردیم. این است که آن فطرت و خودبه‌خودی در همه جا نمانده، دیگر همه‌ی کسالت‌ها اینطوری نیست. بشر اولیه یک زندگی‌ای می‌کرد بدون اینکه هیچ بیماری داشته باشد و آن آخر، رحمت‌الله علیه. گاهی هم اگر بیماری پیدا می‌کرد هر چه خودش فکر می‌کرد، مثل حیوانات. بشر هم یک حیوانی است ولی امروز این همه علوم و این همه بگیر و ببند و لیت و... به‌قولی ایجاد شده. از هر واقعه‌ای

عبرت بگیرید، پندی بگیرید. یک پند هم این است که آنچه می‌خواهید پند بگیرید، الان را فکر نکنید. حتی در خود جامعه، در اجتماع را نگاه کنید، خیلی‌ها یکی در یک زمانی که همه مثلاً مجیزگو بودند، یکی می‌آمد می‌گفت که آقا همه‌ی اینها غلط است، چرا این طوری می‌کنید؟ یک وقت خودش می‌آمد، یک وقت خداوند الهام می‌کرد. پیغمبر وقتی آمد دید که این همه بت، می‌گوید سنگی که تو خودت داری می‌تراشی، بعد می‌گذاری آنجا می‌پرستی! این خیلی احمقانه است. حالا اگر خوب فکر کنیم، خیلی احمقانه است. همانوقت که آنها همه، بت‌ها را می‌پرستیدند، حضرت ابراهیم می‌آید همه را می‌شکند. این دیگر بالاترین توهین است. آینده را هم می‌بیند. می‌بیند خداوند بشر را بر شرک باقی نخواهد گذاشت، برای آینده از حالا فکر می‌کند. همان ابراهیم را الان در دنیا همه می‌شناسند. این است که این صحبت‌ها ولو بگویید به دردتان نمی‌خورد ولی نه، به دردتان می‌خورد، من می‌گویم به دردتان می‌خورد. دقت کنید و همچنین در وقایع زندگی‌تان سعی کنید که از هر واقعه‌ای عبرت بگیرید.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح های شنبه، یک شنبه، چهارشنبه، پنج شنبه، جمعه و مناسبت ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه ها.

۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورات العمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورات العمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۲۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۵ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد، شهریور، مهر و آبان ۱۳۹۳	۲۷
۱۵۰	جزوات ۲۰۶ الی ۲۰۸ شامل: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	